

نفی تشبیه خداوند به مخلوقات با محوریت آیه «سَبَّحَ اللَّهُ عَمًا يَصْفُونَ إِلَّا عِبَادُ اللَّهِ الْمُخَلَّصِينَ» (الصفات، ۱۵۹ - ۱۶۰)

محسن احتشامی نیا^۱

طاهره قادری ریزی^۲

چکیده

مهم ترین اصل در چگونگی توصیف خداوند و تفسیر صفات او، خارج کردن خداوند از دو حد تعطیل و تشییه است. در قرآن کریم و روایات معصومان (ع) از یک سو بر وجود خدا و شناخت او تأکید شده و از سویی دیگر هر گونه شباهت میان خدا و مخلوقاتش نفی شده است. منظور از نفی تشبیه این است که با شبیه ندانستن خداوند به مخلوقاتش او را از هر جهت بی نظری، یگانه و واحد بدانیم. بنابر این نفی تشبیه، از توحید سرچشمه می‌گیرد و هر صفتی که به مخلوق نسبت داده می‌شود بر خالق روانیست و هر معنا و مفهومی که از مخلوقات انتزاع شود لایق خداوند نیست و نباید خداوند را به چیزی قیاس کرد. از این رو نکته مهم در شناخت خداوند و اسماء و صفات او، تنزیه خالق از ویژگی‌های مخلوقات است. در این مقاله دیدگاه مشرکانی که فرشتگان را دختران خدا، جن راهمسراو، خالق هستی را فقیر، نیازمند و دست بسته معرفی می‌کنند، تبیین کرده و به نقد آنها می‌پردازیم و ویژگی مخلصان را که برای شناخت خدا و صفات او باید به آنها مراجعه کرد مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کلید واژه‌ها: فرشتگان دختران خدا، جن همسر خدا، فقر و دست بسته بودن خدا، تسبیح الهی، مخلصان

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

ghadrit@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۱- طرح مسأله

یکی از مبانی خدا شناسی، بازشناسی و تفکیک شناخت ذات خداوند از شناخت اوصاف و افعال اوست. شناخت ذات الهی برای هیچ موجودی حتی انسان ممکن نیست. روشن ترین دلیل آن، این است که ذات خداوند نامحدود و غیر متناهی است و دیگر موجودات محدود و متناهی اند و مشخص است که موجود محدود را راهی به سوی شناخت ذات نا محدود نیست. شناخت نا پذیری ذات الهی هر گز به معنای آن نیست که آدمی از هر گونه معرفتی نسبت به خدای خویش محروم است. بلکه گونه‌ی دیگری از خداشناسی در دسترس انسان قرار دارد که از رهگذر شناخت اوصاف و افعال الهی فراهم می‌آید. پیامبران الهی هم نیز در همین راه گام زده و کوشیده اند که انسان را با اوصاف خداوند آشنا کنند. اما گروهی از انسان‌ها، تفاوت جدی میان معانی اوصاف الهی و اوصاف مخلوقات قائل نیستند و صفاتی که بر مخلوقات از جمله انسان اطلاق می‌گردد، برای خداوند به کار می‌برند. به عنوان مثال، قبائلی از مشرکان عرب، فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند، گروهی جن را نسب خدا می‌دانستند یهودیان عزیر را و نصارا مسیح را پسر خدا معرفی کردند، عده‌ای خدارا فقیر و نیازمند می‌دانستند چون دستور قرض الحسن را صادر کرده است. و برخی می‌گفتند دست خدا بسته است و قدرت تغییر تکوین و تشریع را ندارد. این توصیفات ناروا از چه امری نشأت می‌گیرد؟ «سبحان الله» چگونه اندیشیدن در مورد مبدأ عالم و به تبع آن، عالم را به ما می‌شناساند و آدم به عنوان فاعل شناسایی و هم به عنوان شناسایی شونده، مورد توجه قرار می‌گیرد. نظام تربیتی انسان از دو جنبه‌ی نظری، زیر ساخت‌ها و عملی، آثار، تشکیل شده است. تسبیح، «سبحان الله» به اصلاح هر دو جهت می‌پردازد و در هر دو جهت آثاری از خود به جا می‌گذارد جلوه‌های نقص متفاوت است باید دید «سبحان الله» چه چیزی را از ذات مقدسش می‌زداید و چه چیزی را اثبات می‌کند؟ این مقاله در صدد یافتن پاسخ این سوال است. به نظر می‌رسد برای درک درست از صفات خداوند و میرا دانستن او از صفات ناشایست می‌توان سراغ مخلصان رفت. کسانی که در جمیع مراتب توحید، خالص می‌باشند و شریکی برای خدا، نه در ذات و نه در صفات، نه در افعال و نه در افعال قرار نمی‌دهند.

۲- باور مشرکانه دختر بودن فرشتگان

جمعی از مشرکان عرب، به خاطر گمراهی و انحطاط فکری، خود را با خدا قیاس می‌کردند و برای او فرزند قائل بودند. از جمله قبائل «جهینه»، «سلیم»، «خزاعه» و «بنی ملیح» معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند. (طباطبایی، ۱۷ / ۲۶۱؛ نجفی خمینی، ۱۶ / ۳۸۰؛ فخرالدین رازی، ۲۶ / ۳۵۹؛ رشید بن میدی، ۳ / ۴۴۳) قرآن می‌فرماید: «فَاسْتَفْتِهِمُ الْرِّبُّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ» (الصفات، ۱۱۴۹ - ۱۵۰) از آن ها پرس آیا پروردگار تو دخترانی دارد و پسران از آن آن هاست؟ آیا ما فرشتگان رامؤنث آفریدیم؟ اگر چنین چیزی که شما می‌گوئید صحت داشت، باید اثری از آن در کتب پیشین باشد. «أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ» (الصفات، ۱۵۶)

(آیا شما دلیل روشنی در این زمینه دارید؟ «فَأُتُوا بِكِتابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الصفات، ۱۵۷) نوشه و کتابتان را بیاورید اگر راستگویید.

چگونه آن چه را برای خود نمی پسندید برای خدا قائل هستید؟ این سخن طبق عقیده باطل آن ها است که از دختر سخت متنفر بودند و به پسر سخت علاقمند. چرا که پسران در زندگی آن ها، در جنگ ها و غارت گری هاشان نقش مؤثری داشتند در حالی که دختران کمکی به آن ها نمی کردند.

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأَنْشَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسُودًا وَهُوَ كَظِيمٌ» (النحل، ۵۸) و چون یکی از آنان را به تولد دختر بشارت دهند صورتش سیاه گردد در حالی که خشم گلویش را می فشارد.

بدون شک پسر و دختر از نظر انسانی، در پیشگاه خدا از نظر ارزش یکسانند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقدیم است. «أَيُّ لَا أُضِيعُ عَمَلَ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» (آل عمران، ۱۹۵) ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب «ذکر مسلمات خصم» است که مطالب طرف مقابل را بگیرند و به خود او باز گردانند (مظفر، ۱ / ۲۳۴). نظر این معنی در سوره های دیگر قرآن آمده است. «أَلَّمْ يَرَ مَذَرِّعَ الْمَلَائِكَةِ إِنَّا هُمْ شَاهِدُونَ» (النجم، ۲۱ - ۲۲) آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟ این تقسیم غیر عادلانه ای است. سپس قرآن به یک دلیل حسی پرداخته و به طریق استفهام انکاری می گوید. «أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَّا هُمْ شَاهِدُونَ» (الصفات، ۱۵۰) آیا ما فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم و آن ها شاهد و ناظر بودند؟

بدون شک جواب آن ها در این زمینه منفی بود، چه این که: هیچ کدام نمی توانستند حضور خود را به هنگام خلت فرشتگان ادعا کنند. قرآن با دلیل عقلی که از مسلمات ذهنی آن ها گرفته شده می گوید: «أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكَهِمْ لَيَقُولُونَ» (الصفات، ۱۵۱) بدایی آن ها با این تهمت زشت و بزرگشان می گویند: «وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (الصفات، ۱۵۲) خدا فرزندی آورده، آن ها قطعاً کاذب و دروغگو هستند «أَصْطَفَنَا الْبَنَاتِ عَلَى الْأَبْيَانِ» (الصفات، ۱۵۳) آیا دختران را بر پسران ترجیح داده؟ «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (الصفات، ۱۵۴) شما راچه می شود چگونه حکم می کنید؟

این سخن نظری گفتگوی دیگری است که قرآن با بت پرستان دارد. پس از آن که می گوید: آن ها فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختران قرار داده اند و ادعایی کنند اگر خدا نمی خواست ما این ها را پرستش نمی کردیم «أَمْ ائْخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاصًا مِنْ بَلْبِينَ وَ.....» (الزخرف، ۹ - ۱۶)

آیات ۹ تا ۱۶ سوره الزخرف به این عقیده جاهلانه مشرکان اشاره دارد که آن ها فرشتگان را دختران خدا و معبدان خود می پنداشتند، اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیداشد و چرا هم اکنون نیز رسوبات آن در اندیشه های گروهی باقی مانده، تا آن جا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند این پندار ممکن است از این جا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان غالباً مستور بوده اند حتی در لغت عرب نیز این معنا دیده می شود، مثلاً خورشید را مؤنث مجازی می دانند و ماه را مذکر، چرا که فرص خورشید معمولاً در میان امواج خود

پوشیده است و نگاه کردن به آن، به آسانی امکان ندارد ولی قرص ماه چنین نیست. شاید هم لطفت وجود فرشتگان سبب شده که آن‌ها هم جنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیف تری هستند بدانند و عجیب این که بعد از این‌همه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی، باز هم هنگامی که می‌خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند، می‌گویند او فرشته است ولی در مورد مردان چنین تعبیری به کار نمی‌رود.(مکارم شیرازی، ۲۱ / ۲۱)

۳- نقد کلام مشرکان

آیا معقول است که خداوند فرزند داشته باشد تا بتوان گفت دختران از آن خدا و پسران از آن شمامست؟ بر فرض محال که خدا فرزند داشته باشد از کجا ثابت گردیده که خدا دختران را بر پسران ترجیح داده و بر گزیده است؟ نسبت فرزند به خدا دادن، خدا را از وجوب به امکان، از بی نیازی به احتیاج، از تزه به تدبّس و از تجرد به مادی بودن می‌کشاند(گنابادی، ۳ / ۳۰۳)

فرزند کسی می‌تواند داشته باشد که زن داشته باشد و زن کسی می‌تواند داشته باشد که مشتهی باشد و شهوت کسی را شایسته است که جسم داشته باشد و خدا از این‌ها منزه است.(ابوالفتح رازی، ۱۶ / ۲۴۲)

خداوند در سوره الانعام می‌فرماید: «أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ» (الانعام، ۱۰۱) چگونه او را فرزندی است در حالی که او را زنی نیست؟ و محال است که فرزند، بدون زن، به وجود آید

نکته مهم دیگر این که برفرض ملائکه دختران خدا باشند مشرکان مؤنث بودن ملائکه را از کجا در یافتنند؟ زیرا علم یافتن یا به حس است یا به خبر. اما به حس مردود است زیرا آن‌ها چگونگی خلقت ملائکه را شاهد نبودند، اما خبر وقتی مفید علم است که درست و قطعی باشد.(فخر الدین رازی، ۲۶ / ۳۶۰؛ گنابادی، ۱۲ / ۲۵۶؛ ابن عطیه اندلسی، ۳ / ۴۵۸)

«وَقَالُوا أَنَّهُذَا الرَّحْمَنُ وَلَدًا» (الأنبياء، ۲۶) مشرکان گفتند خدای رحمان، فرشتگان را به فرزندی گرفته است اگر منظورشان از فرزند، فرزند حقیقی باشد که لازمه اش جسم بودن است و اگر تبنی(فرزند خواندگی) که در میان عرب معمول بوده است، باشد آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است و اصولاً کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می‌شود، برای بقای نسل و کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در دراز مدت ادامه دهد، یا داشتن فرزند برای عدم احساس تنها و انس گرفتن یا کسب قدرت است اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز، داشتن فرزند در مورد او معنا ندارد.(طیب، ۱۳ / ۲۲۵؛ جعفری، ۶ / ۲۹۷) به همین جهت بلافاصله می‌فرماید: «سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ.....» (الأنبياء، ۲۶ - ۲۸) منزه و پاک است او از این عیب و نقص، سپس اوصاف فرشتگان را که دلیل روشنی برنهی فرزند بودن آن‌هاست بیان می‌کند.

از امام باقر(ع) نقل است که در باره آیه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَّدْ» (الأخلاق، ۳) فرموده است: «لم يلد عزوجل فيكون له ولد يرثه ولم يولده فيكون له والد يشركه في ربوبيته وملكه ولم يكن له كفوأ أحد فيعاونه في سلطانه» خدای عزوجل نزاده تا

او را فرزندی باشد که پادشاهیش را از او ارث برد و زاده نشده که او را پدری باشد که با او در ربویت و پادشاهیش شریک باشد و کسی او را همتا نبوده تا او رادر سلطنتش یاری دهد.(صدقه، ۹۳)

۴- باور مشرکانه شراکت جن با خدا

قرآن کریم می فرماید: «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسْبًا» (الصفات، ۱۵۸)

یکی از عقاید خرافی مشرکان و کفار این بود که بین خدا و جن، حسب و نسب قرار می دادند، یعنی خدا با جن رابطه خویشاوندی دارد. بزرگان قریش معتقد بودند که فرشتگان دختران خدایند. هنگامی که ابوبکر از آنان جویا شد اگر این طور باشد که شما می گویید پس مادر آن ها چه کسی است؟ گفتند خدا با جن ازدواج کرد و فرشتگان از آن ها متولد شدند. «وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» (الصفات، ۱۵۸) خود جنیان می دانند روزی برای حساب و یا عذاب حاضر خواهند شد و اینکه جنیان می دانند که خود مربوب خدا هستند و خدا به زودی از ایشان حساب می کشد و بر طبق اعمالشان جزا می دهد پس نسبتی که بین جنیان و خدا هست نسبت مربوبیت و ربویت است نه نسبت ولادت. و کسی که خودش مربوب دیگری است شایستگی پرستش ندارد.(طباطبایی، ۲۶۲ / ۱۷)

«وَجَعَلُوا اللَّهَ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلْقَهُمْ» (الانعام، ۱۰۰) آنان جن را که مخلوق خدادست شریک وی می دانستند. منظور از جن در اینجا فرشتگان هستند که مشرکان آنها را همتای خدا می دانستند.(طبرسی، ۲ / ۲۷۷) این معنا شبیه مضمونی است که از این آیه استفاده می شود «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسْبًا» (الصفات، ۱۵۸). عقیده قریش این بود که خدا با جنیان موافصلت کرده و فرشتگان از این موافصلت پدید آمده اند بنابر این منظور از جن، فرشتگان نیست.(طبرسی، ۸ / ۲۰۷) ممکن است منظور از جن در این آیه، شیاطین باشند، چنان که زرتشتی ها به دو خدای یزدان و اهریمن

اعتقاد دارند شبیه این اعتقاد را فرقه ای به نام «بیزیدیه» دارند و ابلیس را خدا می دانند و به آن ملک طاوس یا شاه پریان می گویند. هم چنین ممکن است که منظور از جن همان جن معروف باشد چنان که مشرکان قریش اعتقاد داشتند که خدا دختری از جن گرفته و فرشتگان از این طریق به وجود آمده اند.(طباطبایی، ۷ / ۳۰۰)

۵- نقد کلام مشرکان در باره جن

جن در لغت به معنای پنهان و پوشیده است و تمام مشتقات این واژه نیز بر استعاره پنهانی و پوشیدگی دلالت دارند. راغب اصفهانی، ۹۸) چنان که موجود مستور در رحم مادر را «جنین» نامیده اند.(ابن اثیر، ۱ / ۳۰۷). قرآن در ۱۶ سوره از جن سخن گفته است. جن از موجوداتی است که در جهان مادی از چشم انسان پنهان است اما مشاهده آنها برای برخی به اذن الهی امکان پذیر است. جن علی رغم این که موجودی نا مرئی است ولی گاهی به صورتی ممثّل و قابل روئیت می شود داستان حضرت سلیمان(ع) در قرآن خدمت جنها به آن حضرت از قبیل ساختن کاخها و تمثال های زیبا(سباء، ۱۲ - ۱۳) و هم چنین جریان لشکر کشی او به مملکت سباء که عفریتی از جن به وی گفت: من

تحت ملکه سباء را قبل از آن که از جای خود حرکت کنی نزد تومی آورم. (النمل، ۱۷، ۳۹) نمایانگر تجسم جن به صورت های دیگر است زیرا جن از صور مثالی است که به اذن خداوند می تواند به هیأت انسان یابه هر شکل دیگری، از جمله حیوانات در آید. بررسی آیات قرآن در باره جن نشان می دهد که او مخلوقی از مخلوقات الهی است و هر نمی تواند همسر، فرزند یا شریک خدا باشد «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ» (الذاريات، ۵۶). آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (الشوری، ۱۱) پایه اصلی شناخت تمام صفات خداست که بدون توجه به آن، به هیچ یک از اوصاف پروردگار نمی توان پی برد زیرا خطرناک ترین پرتوگاهی که بر سر پویندگان طریق شناخت خدا قرار دارد پرتوگاه تشییه است که خدا رادر وصفی از اوصاف، شبیه مخلوقاتش بدانند این امر سبب می شود که به دره شر ک سقوط کنند (مکارم شیرازی، ۲۰ / ۳۶۶)

۶- فقر خدا و نسبت ناروایی یهود:

یکی از نسبت های ناروایی که یهودیان به خدا نسبت می دهند این است که خدا فقیر است و ما غنی و بی نیاز. سؤال این است چرا یهودیان خدا را فقیر پنداشتند؟ پاسخ خداوند به یهودیان چه بود؟ «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...» (آل عمران، ۱۸۱) خداوند سخن کسانی را که گفتند خدا فقیر است و ما غنی، شنید

هنگامی که آیات «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (البقره، ۲۴۵؛ الحیدر، ۱۱) و «أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (المزمول، ۲۰) نازل شد که خداوند وام می طلب گفتند تهیdest است.

به روایت سعید بن جبیر از ابن عباس، چون آیه «من ذا الذی...» نازل شد یهود گفتند که خدا محتاج است و ما توانگر و بی نیاز هستیم زیرا اگر خداوند نیازمند نبود از بندگان قرض نمی گرفت در مقابل این گفتار، این آیه «لقد سمع الله....» نازل شد. (میرزا خسروانی، ۲ / ۱۲۱؛ حسینی شاه عبد العظیمی، ۲ / ۳۱۵)

ابن عباس می گوید: پیامبر اسلام (ص) نامه ای نوشته و آن را به ابوبکر داد تا برای یهودیان بنی قینقاع برد و آنان را به پرداخت زکات و دادن قرض الحسن دعوت کند هنگامی که ابوبکر داخل یکی از مدارس آن ها شد گروهی از آنان را دید که اطراف «فبحاص بن عازور» اجتماع کرده اند وقتی آیه قرض الحسن را خواند گفتند اگر خدا غنی بود غیرت می ورزید دوستانش را بی نیاز می کرد. (حقی بروسی، ۲ / ۱۳۴؛ زحلی، ۴ / ۱۸۵؛ ابن کثیر دمشقی، ۲ / ۸۹؛ کاشانی، ۲ / ۳۹۳؛ مراغی، ۴ / ۱۴۷) سیوطی و طوسی می گویند: آیه «لقد سمع الله....» در باره «حی ابن اخطب نازل شده است (سیوطی، ۲ / ۱۰۵؛ طوسی، ۳ / ۶۵)

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «وَاللَّهُ مَا رَأَوَا اللَّهُ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ فَقِيرٌ وَلَكَّهُمْ رَأَوَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقْرًا فَقَالُوا: لَوْ كَانَ اللَّهُ أَغْنِيًّا لَأَغْنَى أَوْلِيَاءَهُ فَاقْتَرَنُوا عَلَى اللَّهِ فِي الْغَنَاءِ» به خدا قسم، خدا را ندیدند تا بدانند فقیر است اما چون اولیاء خدا را فقیر دیدند پس گفتند اگر خدا غنی بود اولیاء و دوستانش را بی نیاز می کرد پس بر خداوند فخر فروشی و مبا هات

کردند.(قمی، ۱ / ۱۲۷؛ فیض کاشانی، ۱ / ۴۰۴؛ عروysi حویزی، ۱ / ۴۱۶؛ قمی مشهدی، ۳ / ۲۷۷؛ بحرانی، ۱ / ۷۱۷؛ عیاشی، ۲ / ۹۰؛ شریف لاهیجی، ۱ / ۴۱۲) گروهی هنگامی که اصحاب رسول خدا(ص) را در نهایت فقر و نیاز دیدند با تمسخر گفتند خدای محمد فقیر است.(فخرالدین رازی، ۱۲ / ۳۹۴)

خداؤند در سوره فاطر به غنای خود و فقر انسان‌ها اشاره می‌کند. به این صورت که: «يَا أَيُّهَا الَّاَسْ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

صفت غنا و بی‌نیازی از جمله صفات ثبوته خداوند است و برخان وجوب و امکان، به نوعی به همان غنا و بی‌نیازی خداوند از جهت عدم احتیاج به علت و ایجاد‌کننده بر می‌گردد. اگر غنارا به معنای بی‌نیازی بدانیم تمام موجوداتی که در این جهان می‌بینیم همه روزی معدوم بوده‌اند، سپس لباس وجود بر تن کرده‌اند پس همه موجودات در اصل وجود نیازمند و فقیرند.

۷- باور نادرست بسته بودن دست خدا

گستاخی‌های یهود و بنی اسرائیل در باره خدا فراوان بود از جمله آن‌ها این بود که، معتقد بودند وقتی خداوند جهان را آفرید برای آن مقررات و نظم و حساب و کتابی قرار داد و خود مانند یک حاکم معزول کنار رفت و دیگر قدرت تغییر و تبدیل در عالم را از دست داد. (بحرانی، ۱ / ۴۸۶؛ عروysi حویزی، ۱ / ۶۴۹) آن‌ها به نسخ در شریعت و بداء در طبیعت معتقد بودند و می‌گفتند خداوند نمی‌تواند شریعتی را نسخ کند و شریعت دیگری را به جای آن بیاورد و از همین جا به جاودانگی دین خود معتقد بودند در حالی که دین آن‌ها هم به ناچار شریعت قبل از موسی(ع) را نسخ کرده بود در آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» (المائدہ، ۶۴) این سخن یهود مطرح شده، که دست خدا بسته است یعنی او نمی‌تواند کاری انجام دهد در پاسخ این گستاخی، آن‌ها را نفرین می‌کند و می‌فرماید: «عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنَوَا بِمَا فَأْلَوَا..» (همانجا) دستان آن‌ها بسته باد و به خاطر این سخن بر آن‌ها لعنت باد «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يَنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (همانجا) بلکه دستان او باز است و هر گونه که بخواهد انفاق می‌کند یعنی جود و بخشش خداوند در عالم همیشگی است و هر گز از او جدا نمی‌شود و او فیاض مطلق است (طباطبایی، ۶ / ۳۲ - ۳۳) و فیض او همواره برموجودات می‌رسد و همان گونه که جهان هستی در اصل وجود خود محتاج به خدا بود در بقای خود نیز به خدا نیازمند است و خدا هر گاه که بخواهد شریعتی را نسخ می‌کند و شریعت دیگری به جای آن می‌آورد و یا آیه و پدیده ای را از میان می‌برد و آیه و پدیده دیگری، جایگزین آن می‌سازد. «مَا نَسْخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ تَسْهِلَ نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مَثَلَهَا أَكَمْ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقره، ۱۰۶) هر آیه ای را که نسخ کنیم یا از یادها ببریم بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیزی تواناست. بدین گونه در آیه مورد بحث، عقیده یهود را که عمومیت قدرت خداوند را قبول نداشتند رد می‌کند و خدا را منبع جود دائمی و همیشگی

معرفی می کند و جالب این که در مقابل سخن یهود که می گفتند دست خدا بسته است می فرماید «بل یداه مبسوطتان» دو دست او باز است که دلالت در عمومیت قدرت خداوند است. (جعفری، ۳/۲۰۳)

گفته شده آیه در مورد اظهارات بعضی از یهودیان عصر پامبر اسلام(ص) است از آن جا که یهودیان در آن عصر، وبا ظهور اسلام ، قدرت و توانایی سیاسی و اقتصادی خود را از دست داده بودند گفتند دستان خدا بسته شد یعنی خدا در باره ما بخل می ورزد و این آیه پاسخ می دهد که دستان خدا باز است و به هر کس، هر گونه که بخواهد انفاق می کند و نیز گفته شد، وقتی یهو دیان می دیدند مسلمانان وضع مالی خوبی ندارند این سخن را از روی استهزاء به زبان می آوردن و منظور آن ها این بود که خدای شما مسلمانان بخیل است و شما در فقر بسرمی برید. (فیض کاشانی، ۱/۴۰۴)

در روایتی از امام صادق(ع) در تفسیر «وقالت اليهود يد الله مغلولة..» آمده است که فرمود: یهودیان می گفتند، خداوند از کار جهان فارغ شده و نمی تواند زیاد یا کم کند خدا وند در تکذیب آن ها فرمود: «غلت ایدیهم...» (صدقه، ۱۶۹)

۸- تسبیح الهی با محوریت آیه «سبحان الله عما يصفون»

تسبیح و تقدیس، به معنی تنزیه است که خداوند تبارک و تعالی از تمام عیوب و نواقص و احتیاجات، ذاتاً و صفةً و افعالاً منزه است. تسبیح ندایی است که از عالم برمی خیزد حتی اگر ما نتوانیم آن را درک کنیم. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا فَقَهُوهُنَّ تَسْبِيحَهُمْ» (الإِسْرَاء، ۴۴) تمام پدیده های جهان هستی، خدا را تسبیح می گویند و او را از هر عیب و نقصی و از جمله داشتن شریک منزه می شمرند تسبیح موجودات تسبیح کلامی و حقیقی است به معنای نشان دادن و آشکار کردن این حقیقت ، که خدایی بی همتا و بی نیاز و منزه از هر کاستی آن ها را پدید آورده است و خود به این کارشان آگاهی دارند. (طباطبایی، ۱۳/۱۰۸) از نگاه مکاتب مادی، اشیای مادی از هر گونه شعور و ادراکی بی بهره اند، اما در جهان شناسی اسلامی، همه اجزای جهان خلقت و حتی پدیده های بی جان عالم طبیعت، نوعی شعور باطنی نسبت به آفریدگار خویش دارند و بر پایه این شعور، به تسبیح و تنزیه و سپاس گزاری او سر سپرده اند. به تصریح آیه ۴۴ سوره الإسراء، همه مخلوقات خداوند به تقدیس و ستایش او اشتغال دارند و از آن جا که این افعال بدون داشتن شناخت قابل تصور نیست، آیه مورد نظر از شعور عمومی همه اجزای عالم نسبت به خداوند حکایت می کند. بنابر این در بینش اسلامی، همه اجزای عالم به ستایش خدا مشغول اند هر چند این شعور عمومی و ستایش فraigیر در بند حواس ظاهربین ما در نمی آید. (سعیدی مهر و دیوانی، ۱۲۷ - ۱۲۸)

در روایات معصومان(ع) هم تسبیح خداوند، منزه دانستن او از همه عیوب و نقصان است.

نقل است از حضرت علی(ع) سؤال شد «ما تفسیر سبحان الله؟ قال هو تعظیم جلال الله عزوجل و تنزیه عما قال فيه كل مشرک» تفسیر سبحان الله چیست؟ فرمود، تعظیم خداوند بلند مرتبه و تنزیه و دور کردن او از آن چه هر مشرکی در باره او می گوید. (صدقه، ۳۱۲)

از امام صادق(ع) در باره معنای سبحان الله سؤال شد. «سألتُ أبا عبد الله(ع) عن سبحان الله، فقال أَنَفَةُ اللَّهِ عَزَّوَ جَلَّ» از امام صادق(ع) در باره سبحان الله سؤال کردم فرمود: ننگ و عاری است برای خداوند، (یعنی کلمه ای که ننگ داشتن خدا را می فهماند از آن چه لایق او نیست. در پاسخ دیگری فرمود «سبحان الله ما يعني به؟ قال تنزیهه» از سبحان الله چه قصد می شود؟ فرمود: پاک و منزه دانستن خدا از همه عیوب و نقائص. (صدقه، ۳۱۲)

۱-۸ - عدم نقص در ذات خداوند در سه جنبه نظام تکوین، تشریع و جزاء

اینک جلوه های مختلف نقص را بررسی می کنیم تا بینیم «سبحان الله» چه چیزی را از ذات مقدسش می زداید و چه چیزی را اثبات می کند و این مقدمه چگونه ما را به تحمید را هنمایی می کند؟

۱-۱-۸ - نقص در نظام تکوین

خداوند در آیات قرآن خود را به حکمت توصیف کرده و حکیم نامیده است، در آیاتی خود را عزیز نامیده و نفوذ ناپذیری خود را مطرح کرده است. پس هیچ کس نمی تواند به کار خدا اشکالی وارد کند چرا که او با عزت و حکمت خود جایی برای سؤال باقی نمی گذارد زیرا به هر فعلی از افعال الهی که توجه کنیم آن را عادلانه خواهیم یافت چون هر چیزی در جای خودش قرار گرفته است. (بیانی اسکویی، ۲۰۳-۲۰۲) و تمام تدبیرات این جهان، از تدبیر او نشأت گرفته و تکیه گاه عالم هستی و ابتداء و انتهای آن خدادست. «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (النجم، ۴۲) در تفسیر این آیه از امام صادق(ع) چنین نقل شده است. «إِذَا انتهى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأُمْسِكُوا» هنگامی که سخن به خدا می رسد سکوت کنید. (عروسوی حوزی، ۵ / ۱۷۱). خداوند در سوره الاعلی می فرماید: «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى» (الاعلی، ۱) نام خدا را در ردیف نام بت ها نباید قرارداد و او را از صفات مخلوقات و عوارض جسم و هر گونه محدودیت و نقصان منزه باید دانست او از هر کس و هر چیز و هر چه تصور کنیم و هر خیال، قیاس، وهم و هر گونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است. خداوند در آیه ۱ سوره الاعلی فرمان داده که با نام او چیزی را که خداوند از آن منزه است نام نبرند و تدبیر امور جهان را به غیر او نسبت ندهند و کارهایی از قبیل آفریدن، روزی دادن، حیات بخشیدن و میراندن را مختص او بدانند و او را از صفاتی مانند ناتوانی، جهل، ستم و غفلت منزه بشمارند. (مکارم شیرازی، ۲۶ / ۳۸۴)

۱-۲-۸ - نقص در نظام تشریع الهی

اگر خداوند در تشریع (قانون گذاری) نقصی داشته باشد و عمل به آن ها موجب تضییع استعدادهای انسان ها شود، چگونه می توان انتظار داشت انسان ها به آن قانون دل بسپارند و در آن چون و چرا نکنند، اما اگر بدانند که مصدر حکیم مطلقی، بی عیب و نقص، و آگاه مطلق، به وضع قوانین پرداخته است، حتی اگر حکمت قانونی را ندانند، عقل تبعیت از چنین قانونی را خلاف منطق نمی داند، بلکه بر عکس، تخلف از آن خلاف عقل خواهد بود. (فیروزی، ۱۴۶)

۱-۳- نقص در نظام جزا(پاداش و کیفر)

یکی دیگر از آشکال نقص که باید خدا را از آن پیراسته بدانیم، نقص در نظام پاداش و کیفر است. پرسش هایی چون تعارض عدل با وجود سختی های زندگی، معلولیت ها و ... که با عدل الهی متعارض به نظر می رسند، ریشه در این نکته دارد که انسان، چگونگی جامعیت نظام پاداش و کیفر را نمی داند و با خلاصه کردن زندگی، به دنیای مادی، می خواهد به مشکلات ناشی از آن پاسخ گوید، که در بسیاری از موقع، غیر قابل پاسخگویی است.

عدم تزیه در نظام جزایی، موجب سر خوردنگی انسان در نظام حیات می شود. دیدن برخی معلولیت ها و زشتی ها، برای او به شکل معضلی بزرگ جلوه می کنند. در چنین دیدگاهی چگونه می توان توحیدی زندگی کرد؟ درنتیجه تمام مفاهیمی که ما برای تسبیح و تزیه خداوند به کار می بریم چون وابسته به ذهن و فکر ماست و فکر ما محدود است هر گز نمی توانیم تسبیح و توصیف در خور اورا بر زبان آوریم.

از رسول اکرم(ص) نقل است که فرمود: «لَا أَحُصِّي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ» من ثنای تو را نمی توانم بشمارم و بگوییم، تو آن چنان هستی که بر خود ثنا کرده ای.(سجستانی، ۲ / ۵۲). حضرت در نقلی دیگر فرمود: «ما عبد ناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک» آن چنان که حق بندگی توست تورا بندگی نکردیم و آن چنان که حق معرفت توست تورا نشناختیم.(مجلسی، ۷۱ / ۲۳)

۹- مخلصان و توصیف شان از خداوند

غالباً توصیفی که مردم در باره خدا می کنند، نادرست است و خداوند از همه اوصاف، جز توصیفی که بندگان مخلص کرده اند، منزه است بندگانی که از هر گونه شرک و هوای نفس و جهل و گمراهی مبرا هستند و خدا را جز به آن چه خودش اجازه داده، توصیف نمی کنند برای شناخت خدا و صفاتش باید سراغ بندگان مخلصی رفت که گفتار آن ها، روح انسان را به اوج آسمان ها پر واژ می دهد، در نور وحدانیت او محو می کند، هر گونه شایبه ی شرک را از دل می شوید و هر گونه تجسم و تشییه را از فکر می زداید

۱-۹- معنای اخلاص

واژه اخلاص، مصدر باب افعال از ریشه خلوص و خلاص، به معنای پاک شدن و سالم گشتن از آمیختگی است.) ابن منظور، ۳ / ۱۷۳ ؛ فراهیدی، ۱ / ۲۳۷) اخلاص به معنای خالص کردن، پاک گردانیدن و برگزیدن است.(طریحی، ۴ / ۱۶۸)

«الاَخْلَاصُ تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلّ شَوْبٍ» اَخْلَاصٌ، صَافٌ نَمُودُنَ عَمَلًا اَزْ هَرَشَابِهِ اَى است. «الاَخْلَاصُ تَنْزِيهُ الْعَمَلَ اَنْ يَكُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ فِيهِ نَصِيبٍ» اَخْلَاصٌ، پَاكٌ كَرْدَنَ عَمَلًا اَسْتَ اَزْ اِينَ كَه اَزْ بَرَایِ غَيْرِ خَدَادَر آَنْ نَصِيبِي باَشَد (انصاری، ۳۱)

۲-۹- اَخْلَاصُ در روايات

از امام صادق نقل است که فرمود: «الْعَمَلُ الْخَالِصُ، الَّذِي لَا تَرِيدُ انْ يَحْمِدَكَ عَلَيْهِ اَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» عَمَلُ خَالِصٍ، آَنَ اَسْتَ كَه نَخْوَاهِي كَسِي جَزْ خَدَادَنَد عَزَّ وَجَلَّ، تُورَابَر انْجَام آَنَ بَسْتَايد (کلینی، ۴/۱۶)

هم چنین در حدیث قدسی نقل است که خداوند می فرماید: «أَنَا خَيْرٌ شَرِيكٍ. مَنْ أَشْرَكَ بِي فِي عَمَلِهِ لَنْ أَقْبَلَهُ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا لِي» خداوند متعال فرموده است من بهترین شریک هستم، هر کس در عمل خود برای من شریک قرار دهد هر گز آن را نپذیرم مگر عملی که خالص برای من باشد. (امام عسکری، ۱۸۱؛ عیاشی، ۲/۳۵۳؛ بحرانی، ۳/۶۹۰؛ فیض کاشانی، ۲/۳۶ مجلسی، ۱۵/۵۴)

از حضرت علی(ع) نقل است که فرمود: «فِرْضُ اللَّهِ.....الصِّيَامُ ابْتِلَاءً لِإِلْخَلَاصِ الْخَلْقِ» خداوند روزه را واجب کرد تا اَخْلَاصُ بَنْدَگَان را بیازماید. (سید رضی، حکمت ۲۵۲). «إِنَّ الْخَلَاصَ الْعَمَلِ، الْيَقِينُ» به راستی که اَخْلَاصُ عَمَل، همان یقین است. (ابن شعبه حرانی، ۱۵۱)

۳-۹- آثار اَخْلَاصُ

۱- از رسول اکرم(ص) نقل است که فرمود «مَا اَخْلَصَ عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اَرْبِيعَنَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحَكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» هیچ بنده ای، ۴۰ روز برای خدا اَخْلَاصُ نور زید مگر آن که چشممه های حکمت از قلبش به زبانش جاری شد. (صدقوق، ۲/۶۹)

۲- از حضرت علی(ع) نقل است که فرمود «غَايَةُ الْإِلْخَلَاصِ، الْخَالِصُ» نهایت اَخْلَاص، رهایی است. (آمدی، ۴۶۸)

۳- از امام صادق(ع) نقل است که فرمود: همه اشیاء در برابر مؤمن خاشعنده و از هیبت او می هراسند اگر برای خدا اَخْلَاصُ ورزد خدا همه چیز، حتی گرنده کان و درندگان زمین و پرنده کان هوا را از او بترساند. (مجلسی، ۲۱، ۲۴۸)

۴-۹- مخلصان و ویژگی های آنان

مخلصان کسانی هستند که خداوند، آنان را برای خود خالص کرده است. «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخَلَّصِينَ» (الصفات، ۴۰، ۷۴، ۱۲۸، ۱۶۰؛ مريم، ۵۱؛ يوسف، ۲۴؛ الحجر، ۴۰؛ ص، ۸۳). در شماری از آیات، از انسان هایی با عنوان مخلصین به صیغه مفعول یاد شده، یعنی انسان هایی که خداوند آن ها را پاک و خالص کرده است. «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذَكْرِ الْدَّارِ» (ص، ۴۶) پاک شدگان از لوث شکوک و شائبه شباهات، که به کلمه حمد و ثنا، ستایش خدا می کنند. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۱/۱۶۵).

در باره هدف از برگزیدن مخلصین، باید گفت: لازم است خداوند همواره در میان انسان‌ها، افرادی را برانگیزاند که اخلاص کامل داشته و دارای نفوس پاک، قلوب طاهر و فطرت مستقیم توحیدی باشند تا توحید در جامعه بشری را حفظ کنند. (طباطبایی، ۱۱ / ۱۷۳)

مخلصان از دیدگاه قرآن دارای ویژگی‌های گوناگونی هستند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- نجات از نابودی دنیاگی و عذاب آخرتی

خداوند، مشرکان و گمراهان امت‌های پیشین را نابود کرده و مخلصین را رهانیده است. «فَإِنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (الصفات، ۷۳ - ۷۴) چنان که در آخرت نیز آن‌گاه که تکذیب کنندگان برای حضور در عذاب بر انگیخته می‌شوند، مخلصین را احضار نمی‌کنند. (طباطبایی، ۱۷ / ۱۵۸). «فَكَذَّبُوهُ فِي أَهُمْ كُمْحُضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (الصفات، ۱۲۷ - ۱۲۸)

۲- عصمت

از جمله شوون مخلصین آن است که نوعی علم و یقین دارند غیر از علوم متعارفی که نزد انسان‌ها معمول است و خداوند به وسیله آن علم، هر گونه بدی و زشتی را از آنان دور می‌کند از این رو ایشان مرتكب هیچ معصیتی نشده، حتی قصد هیچ گناهی نیز نمی‌کنند و این همان عصمت الهی است. چنان که خداوند، حضرت یوسف (ع) را از آلوده شدن به گناه و قصد آن حفظ کرد. (طباطبایی، ۱۱ / ۱۶۲)

«... هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف، ۲۴)

۳- ایمنی از اغوای ابلیس

ابلیس، باطل یا گناهان را برای انسان‌ها زینت می‌دهد تا آن‌ها را گمراه سازد، ولی از آن‌جا که قلوب مخلصین به طور کامل برای خدا خالص شده و جز او کسی در آن راه ندارد، ابلیس نمی‌تواند آن‌ها را گمراه کند. (طباطبایی، ۱۲ / ۱۶۴) «قَالَ رَبٌّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزْيَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُوَيْسُهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادُكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (الحجر، ۳۹ - ۴۰)، «قالَ فَبِعْزَتِكَ لاغُونَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادُكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (ص، ۸۲ - ۸۳)

۴- ستایش شایسته

خداوند از هر آن چه کافران یا مطلق انسان‌ها او را بدان وصف می‌کند، منزه است و فقط بندگان مخلص الهی می‌توانند او را آن گونه که شایسته است، وصف کنند. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (الصفات، ۱۵۹ - ۱۶۰)

۵- برخورداری از رزق معلوم

گرچه جزای انسان‌ها در آخرت، نفس عمل آنان است، مخلصین از این قاعده مستثنایند و برای آن‌ها، بالاتر از جزای عملشان، رزقی معلوم است. مقصود از رزق معلوم، رزقی خاص و جدا از رزق دیگران و بالاتر از آن‌ها

است.(طباطبایی، ۱۷ / ۱۳۵)، «وَ مَا تُجْزِونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. أُولُئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ» (الصفات، ۴۱ - ۳۹)

نتایج مقاله

- ۱- مهم ترین اصل در چگونگی توصیف خداوند و تفسیر صفات او، خارج کردن خداوند از دو حد تعطیل و تشییه می باشد. منظور از نفی تشییه، شبیه ندانستن خداوند به مخلوقات اوست پس باید او را از هر جهت بی نظیر و یگانه دانست و این امر از توحید الهی سرچشمه می گیرد.
- ۲- برای درک صحیح صفات خداوند، عقل را به تنها ی سلاحی قاطع ندانیم ، به آیات قرآن و روایات معصومان(ع) مراجعه کنیم اما فقط به ظواهر الفاظ اکتفا نکنیم چه بسا باید برخی آیات و روایات مربوط به صفات خدا تأویل شوند
- ۳- در تعارض عقل و نقل، نقل متقن، مثل آیات قرآن و روایات وارد شده از معصومان(ع) تقدم دارد
- ۴- در تبیین و فهم صحیح آیات و روایات لازم است مجموعه ای عمل شود و تمام آیات و روایات مربوط به یک موضوع را کنار هم نهاده و بعد نتیجه گیری گردد.
- ۵- شایسته است از نقل تقطیعی و مجزای آیات و روایات پرهیز شود.
- ۶- تمثیل از جمله روش هایی است که زمینه فهم مطلب را مهیا می کند، برای تقریب به ذهن از تمثیل و تشییه های صحیح استفاده گردد.
- ۷- با بررسی آیات قرآن روشن شد اولاً نسبت فرزند یا همسر دادن به خداوند، او را از وجوب به امکان، از بی نیازی به احتیاج واز تجرد به مادی بودن می کشاند، ثانیاً: گفت خدایی که خالق آسمان و زمین است و هر لحظه در حال ابداع می باشد نیازمند به مخلوقات نمی باشد و از ایجاد تغییر و تحول ناتوان نیست.

كتاب شناسی

- ١- قرآن کریم
- ٢- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الاثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ ش
- ٣- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق
- ٤- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بی جا، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق
- ٥- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق
- ٦- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارالجیل، ۱۴۰۸ ق
- ٧- ابو داود سلیمان بن اشعت سجستانی، حافظ، سنن ابو داود، لبنان: دارالرائد العربي، ۱۴۰۱ ق
- ٨- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق
- ٩- انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرين، قم: دارالهجرة، بی تا
- ١٠- آمدی، عبد الواحد، غررالحكم و دررالكلم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ ق
- ١١- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴ ش
- ١٢- بیبانی اسکویی، محمد، اصول دین امامیه، قم: دلیل ما، ۱۳۹۳ ش
- ١٣- جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، بی جا، بی نا، بی تا
- ١٤- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، تهران: میقات، ۱۳۶۳ ش
- ١٥- حقی بروسوی، اسماعیل، روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا
- ١٦- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، بی جا، دارالکاتب العربي، بی تا
- ١٧- رشیدبن میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الاسرار و عدۃ الابرار، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش
- ١٨- زحلی، وهبة بن مصطفی، تفسیر المنیر فی العقیدة و الشريعة والمنهج، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۸ ق
- ١٩- سعیدی مهر، محمد و امیر دیوانی، معارف اسلامی، تهران: نشر معارف، ۱۳۷۹ ش
- ٢٠- سید رضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، بی تا، بی جا.
- ٢١- سیوطی، جلال الدین، الدر المنشور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق
- ٢٢- شریف لاهیجی، محمدبن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران: نشرداد، ۱۳۷۳ ش
- ٢٣- صدقوق، محمد بن علی، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۵۷ ش
- ٢٤- همو، عيون اخبار الرضا، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق

- ٢٥- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین، ١٤١٧ ق
- ٢٦- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٧ ش
- ٢٧- همو، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ ش
- ٢٨- طریحی، فخرالدین محمد، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی، ١٣٧٥ ش
- ٢٩- طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا
- ٣٠- طیب، عبد الحسین، اطیب البيان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، ١٣٧٨ ش
- ٣١- عروسی حوزی، عبد علی بن جمعه، نور الشلیلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، ١٤١٥ ق
- ٣٢- التفسیر المنسوب الی الامام العسكري، قم: مدرسه امام مهدی، ١٤٠٩ ق
- ٣٣- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: المطبعة العلمية، ١٣٨٠ ق
- ٣٤- فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ١٤٢٠ ق
- ٣٥- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: مؤسسه دارالهجرة، ١٤٠٩ ق
- ٣٦- فیروزی، رضا، معارف اسلامی، قم: انجمن معارف اسلامی ایران، ١٣٨١ ش
- ٣٧- فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی، تهران: انتشارات الصدر، ١٤١٥ ق
- ٣٨- قمی مشهدی، محمد، کنز الدقائق و بحرالغرائب، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ١٣٦٨ ش
- ٣٩- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: دارالکتاب، ١٣٦٧ ش
- ٤٠- کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتاب فروشی محمد حسن علمی، ١٣٣٦ ش
- ٤١- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٦٢ ش
- ٤٢- گنابادی، سلطان محمد، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ١٤٠٨ ق
- ٤٣- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعۃ لدرر الاخبار الائمه الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ ق
- ٤٤- مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی
- ٤٥- مظفر، محمد رضا، المنطق، نجف: مطبعة النعمان، ١٣٨٨ ق
- ٤٦- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٧١ ش
- ٤٧- میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، تهران: انتشارات اسلامیه، ١٣٩٠ ق
- ٤٨- نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر جود، تفسیر آسان، تهران: انتشارات اسلامیه، ١٣٩٨ ق